



حقوق و تکالیف ثالث در مرحله اجرای احکام در محاکم حقوقی و دیوان عدالت اداری

عبدالحسین جوکار*

محمد مهدی مقدادی**

چکیده

اجرای حکم، آخرین مرحله در فرآیند یک دادرسی است که نتیجه رأی برای محکوم له محقق خواهد شد. به عبارت دیگر، اگر مرحله اجرای حکم به خوبی محقق نگردد، همه مراحل دیگر بی نتیجه خواهد بود. مقصود از ثالث، همه اشخاص حقیقی یا حقوقی هستند که در دادخواست اصلی، عنوانی از خواهان و خوانده ندارند. ثالث اگر برای خود، مستقلاً حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از اصحاب دعوای اصلی، ذی نفع بداند، می تواند قبل از ختم دادرسی در مرحله بدوی یا تجدید نظر دخالت کند. در مرحله اجرای حکم در دادرسی ها اعم از کیفری، حقوقی و اداری نیز ثالث حق ورود و دخالت دارد، به این صورت که گاهی ثالث دارای حقوقی در این مرحله است و گاهی نیز قهراً موضوع و مخاطب قرار می گیرد. این امر در صورتی است که ثالث در مرحله اجرای حکم، تکالیفی داشته باشد.

مقررات موجود و رویه قضایی در نظام حقوقی ایران نشان می دهد که در محاکم حقوقی، مباحث مربوط به حقوق و تکالیف ثالث ابهام کمتری دارد، اما در خصوص نقش ثالث در مرحله اجرای احکام در دیوان عدالت اداری، مواد ۱۰۷ تا ۱۰۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به صورت پراکنده به موضوعاتی اشاره کرده است. روش تحقیق در این پژوهش، از نوع توصیفی و تحلیلی است و در گردآوری منابع از روش کتابخانه ای استفاده شده است.

کلیدواژه ها: حقوق، تکالیف، ثالث، اجرای احکام مدنی، دیوان عدالت اداری، اعتراض.

مقدمه

بر اساس اصل ۳۴ قانون اساسی، دادخواهی، حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند برای دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع کند و هدف اصلی دادخواهی، تحصیل حکم قطعی و اجرای آن است. به عبارت دیگر، غایت دادرسی، اجرای حکم است. شخصی که حق او تضییع شده و برای احقاق حق به دادگاه مراجعه کرده است، می‌خواهد حق خود را بستاند و صرف دریافت برگ حکم، مقصود او را تأمین نمی‌کند.^۱ بی‌تردید، در هر نظام قضایی، اجرای درست و کامل احکام قضایی، مهم‌تر از فرآیند دادرسی و فصل خصومت است. اجرای حکم، اصلی ضروری در فرآیند دادرسی مطلوب و تأمین عدالت است.^۲ به عبارت دیگر، غایت و هدف دادرسی اجرای حکم است. صرف اخذ برگه حکم مقصود او را تأمین نمی‌کند و حکمی که اجرا نگردد ارزشی نخواهد داشت. بنابراین، می‌توان گفت اجرای حکم مهم‌تر از صدور حکم است که حق دادخواه از غاصب ستانده می‌شود. به طور کلی، اصل نسبیت در روابط حقوقی حاکم است. در نتیجه، آثار روابط حقوقی اصولاً دامن‌گیر رابطه می‌شود. در حقوق موضوعه بر این اصل تأکید شده است. بر این اساس، دعوا در یک مفهوم، وضعیت ناشی از نوعی عدم قطعیت حقوقی بین طرفین آن است که در مرجع دادخواهی مطرح شده است. اشخاصی که خود یا نماینده قانونی آنان در نقش یکی از طرفین دعوا در آن دخالتی ندارند، به عنوان ثالث شناخته می‌شوند.^۳ دخالت شخص ثالث برای اجرای حکم و آرای مدنی، یکی از موضوعات مهم در رویه قضایی و دکتترین حقوقی است. بسیاری از مسائل جدید در این حوزه اتفاق می‌افتد که ذهن قضات شاغل در اجرای احکام مدنی و مسئولان اجرای اسناد را به خود مشغول می‌کند. در کتاب‌های موجود در زمینه آیین دادرسی مدنی، اجرای احکام مدنی و اجرای اسناد رسمی لازم‌الاجرا، پرسش‌هایی وجود دارد که پاسخی برای آن‌ها نمی‌توان یافت. قانون اجرای احکام مدنی و قوانین ثبتی و آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا نیز موضوع را به طور کلی و بدون پرداختن به جزئیات طرح کرده‌اند.^۴

۱. بمبهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، تهران: فکرسازان، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹.

۲. مقصدادی، محمد مهدی و نسرین نکوجوی، «راهکارهای مؤثر اجرای احکام مدنی در ایران و فرانسه»، مجله حقوق تطبیقی، دوره سیزدهم، ۱۳۹۶، شماره ۱۰۸، ص ۱۳۰.

۳. رستمی، ولی و کیومرث سپهری، «اجرای احکام مدنی علیه اشخاص حقوقی حقوق عمومی، موانع و راهکارها»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۲، ۱۳۸۹، ص ۱۶۰.

۴. محسنی، حسن و همایون رضایی‌نژاد، «شکایت ثالث از عملیات اجرایی در مقایسه با اعتراض ثالث به رأی»، مجله حقوق خصوصی، دوره هشتم، ۱۳۹۰، شماره ۱، ص ۸۵.

حکم دادگاه فراتر از اصحاب دعوا، قائم مقام‌های عام و خاص و بستانکاران، نسبت به دیگران بی‌اثر است. از نظر ماهوی، ثالث بودن نسبت به حکم با ثالث بودن نسبت به قرارداد تفاوتی ندارد؛ زیرا در هر دو مورد، اثر حکم و قرارداد نسبی است و به ثالث توجهی ندارد. بنا بر این، هر گاه حکمی به زیان یکی از مالکان مال مشاع صادر شود، این حکم برای دیگر شرکای آن مال بی‌اثر است.^۱

به بیان دیگر، از نظر آیین دادرسی مدنی، افراد به سه دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول و دوم (خواهان و خوانده)، اصحاب دعوا را تشکیل می‌دهند. گروه سوم که خارج از شمول اصحاب دعوا هستند، در برابر دو گروه قبلی، عنوان «شخص ثالث» را دارند. قلمرو اصلی ورود شخص ثالث، دعاوی مدنی است که به لحاظ طبیعت ویژه خود، علاوه بر طرفین دعاوی اصلی به حقوق و منافع شخص یا اشخاص ثالث مربوط است. یکی از مواردی که ممکن است در جریان دادرسی پیش آید، دخالت اشخاص ثالث است و منظور از شخص ثالث، همه اشخاص حقیقی یا حقوقی هستند که در دادخواست اصلی، عنوانی غیر از خواهان و خوانده دارند.

دخالت شخص ثالث در دعوایی که بین دو طرف (اصحاب دعاوی اصلی) طرح شده، به دو روش است: روش اول، دخالت به صورت اختیاری است که شخص ثالث به صرافت طبع برای حفظ حقوق خود به دعوایی وارد می‌شود که دیگران اقامه کرده‌اند که قانون آن را ورود شخص ثالث نامیده است. روش دوم، دخالت اجباری است که شخص ثالث را بدون این که درخواست کرده باشد، دو طرف دعوا به دعویشان وارد و او را در گفت‌وگوی خود شریک می‌کنند. این طریق در قانون، جلب شخص ثالث نامیده شده است.^۲

حالت سومی نیز وجود دارد که از آن به عنوان «اعتراض ثالث» نام می‌برند و آن، اعتراض شخصی غیر از طرفین دعوا نسبت به حکم یا قراری است که بین اصحاب دعاوی اصلی بدون دخالت او صادر شده و قطعیت یافته و به ادعای او یا نماینده قانونی‌اش خلل وارد کرده است. هدف از هر سه نوع مداخله، احقاق حق ثالث است با این تفاوت که زمان مداخله ثالث چه به عنوان وارد، جالب یا معترض، مختلف است. همچنین شرایط طرح آن با توجه به نوع آن بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی ایران، مختلف خواهد شد.

با وجود نقش مؤثر اشخاص ثالث در اجرای حکم به صورت ایجابی، متأسفانه به لحاظ سکوت یا اجمال قانون اجرای احکام مدنی، از این موضوع مهم غفلت شده است. گاهی دیده می‌شود که مأموران اجرا به این موضوع بی‌توجهی می‌کنند و عملیات اجرایی

۱. صالحی ذهابی، جمال، «اصل نسبی بودن رأی حقوقی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هفتاد و چهارم،

۱۳۸۹، شماره ۷۱، ص ۶۴.

۲. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران: مجد، ۱۳۸۷، ص ۱۲۳.

شکست می‌خورد. نقشی که در تبصره ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی پیش‌بینی شده، نقش مثبت یا ایجابی است که شخص ثالث در راستای عملیات اجرایی گام برمی‌دارد؛ حرکتی انتخابی و داوطلبانه از سوی شخص ثالث برای وصول محکوم به که شرایط اجرای حکم را فراهم می‌کند. در خصوص اجرای احکام در دیوان عدالت اداری، با دو ماده ۵۷ و ۱۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مواجه هستیم که نخستین ماده، ناظر بر اعتراض ثالث اصلی و ماده دوم، ناظر بر اعتراض ثالث اجرایی است. علاوه بر موادی که در قانون دیوان عدالت اداری در خصوص شرایط دادخواست، وکالت، دعاوی ثالث، استماع شهادت شهود، ردّ دادرس و نحوه ابلاغ و توقیف و ضبط متخلف به آیین دادرسی مدنی ارجاع شده، در مواردی هم‌چون پیوست‌ها، تعدد شکایات در یک دادخواست و رفع نقص نیز در آیین دادرسی دیوان، هم‌سویی حداکثری با آیین دادرسی مدنی در نظر گرفته شده است.^۱ بنا بر این، به نظر می‌رسد که در موارد سکوت قانون دیوان باید به قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان قانون عام رجوع کرد.

هدف اصلی این تحقیق، بررسی حقوق و تکالیفی است که ثالث در روند اجرای احکام مدنی داراست. با وجود اهمیت نقش ثالث در عملیات اجرایی و فراوانی دعاوی ناشی از نقش مثبت اشخاص ثالث، تا کنون در زمینه موضوع پژوهش حاضر، تحقیقی جامع و مستقل صورت نگرفته است. تمرکز پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه اعتراض ثالث اجرایی و پراکندگی تحقیق در مورد دیگر نقش‌های ثالث در زمینه اجرای احکام، اهمیت انجام این تحقیق را آشکار می‌سازد؛ زیرا با انجام این تحقیق و استفاده از نتایج آن می‌توان به بهبود حل و فصل پرونده‌های مطرح امیدوار بود که به نقش ایجابی اشخاص ثالث ارتباط پیدا می‌کند. هم‌چنین نتایج این پژوهش به ایجاد نظام شفاف و انضباط در اجرای احکام مدنی کمک شایانی خواهد کرد.

با توجه به ابهام و اجمال موجود در مقررات مربوط به ثالث در قانون اجرای احکام مدنی ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار در بسیاری از موارد اجرایی سکوت کرده است. نبود آیین دادرسی مشخص و تشّت رویه‌های قضایی موجب شده است که سلیقه‌های متفاوت موجب اختلال در حقوق اشخاص شود. ضروری است تا با استفاده از رویه‌های مناسب در مراجع قضایی و نظریه‌های مشورتی، راه حلی مناسب برای هر یک از مسائل مطرح ارائه شود تا از تشّت آرا در این زمینه جلوگیری گردد. بر همین اساس، تحقیق حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که ثالث در مرحله اجرای احکام چه حقوق و تکالیفی دارد؟ روش تحقیق

۱. آگاه، وحید، «تأملی انتقادی بر لایحه آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»، مجله پژوهش‌های حقوقی،

دوره هشتم، ۱۳۸۸، شماره ۱۶، ص ۴۲۶.

در این پژوهش، از نوع توصیفی و تحلیلی است و در گردآوری منابع از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

گفتار اول - مبانی حضور ثالث در اجرای احکام مدنی و دیوان عدالت اداری

امکان حضور ثالث در دادرسی، در فرآیند رسیدگی و مرحله اجرای احکام ناشی از مفهوم دادرسی منصفانه و نیز حق دسترسی شهروندان به دادگاه صالح است. کسی که در مراحل اصلی دادرسی حضور نداشته و حقوق او بر اثر رأی صادرشده به عنوان نتیجه دادرسی تحت تأثیر قرار گرفته است، باید بتواند بعد از اطلاع از مفاد رأی، از حقوق خود به صورت مقتضی دفاع کند. همچنین در مراحل پس از صدور رأی و ختم دادرسی، هنگام اجرای حکم ممکن است عملیات اجرایی آرای قضایی بر حقوق مالی و غیر مالی اشخاص ثالث اثر بگذارد، بدون آن که اصل رأی در خصوص ایشان، موجب حق یا تکلیف باشد.^۱ علاوه بر آن، حضور ثالث در مرحله اجرای حکم گاهی برای استیفای حقوق محکوم له پرونده صورت می‌گیرد. پس حضور ثالث در اجرای احکام، ابعاد متعددی دارد. گاهی شخص ثالث، مخاطب تکلیفی در اجرای حکم است و گاهی به عنوان ذی‌حق با ادعای تضییع حقوق خود در مقام مدعی قرار می‌گیرد.

بند اول - حق دادخواهی

حق دادخواهی و به رسمیت شناختن این حق برای هر فرد، صرف نظر از هر گونه ویژگی نژادی، جنسی، قومی، قبیله‌ای و مذهبی که بتواند در صورت لزوم به دادگاه صالح رجوع کند، از جمله حقوقی است که جزو حقوق و آزادی‌های فردی محسوب می‌شود و آن را می‌توان ضامن حراست از دیگر حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی قلمداد کرد.^۲ این حق از جمله حقوق اولیه همه افراد به شمار می‌رود تا در مواردی که حقوق و آزادی‌هایشان پای‌مال شود، برای احیای آن، امکان مراجعه به مراجع صالح قضایی را داشته باشند.^۳

۱. رستمی، ولی و حسن خسروی، «الگوی مناسب برای تدوین قانون آیین دادرسی اداری در ایران و ضرورت آن؛ نظام فرانسوی یا انگلیسی؟»، مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی، سال هفدهم، ۱۳۹۲، شماره ۲، ص ۲۵۱.

۲. مهرپور، حسین، نظام بین‌المللی حقوق بشر، تهران: اطلاعات، چاپ ششم، ۱۳۹۴، ص ۷۸.

۳. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی و آزادی‌های اساسی، تهران: میزان، ۱۳۸۴، ص ۲۹۴.

جلوگیری از صدور احکام متعارض در موضوعات مرتبط، یکی از مبانی مشترک طرح اعتراض ثالث است. قانون‌گذار با تأسیس مقررات ورود شخص ثالث، امتیازی استثنایی و ویژه برای اشخاص خارج از دادرسی و بیگانه از دعوا قائل شده است تا بتوانند با احساس ذی‌نفعی یا بیم ضرر حاصل از دعوای مطرح‌شده، برای جلوگیری از تضییع حقوق و ضرر، با میل و اختیار مداخله کنند.^۱

جلوگیری از تشکیل پرونده‌های متعدد در دادگستری یکی دیگر از مبانی مشترک طرح اعتراض ثالث است. با نگاهی به آمار سالانه پرونده‌های تشکیل‌شده در محاکم و بررسی اصحاب دعوا و خواسته‌های مطرح‌شده می‌شود که تعداد زیادی از پرونده‌ها با هم ارتباط دارند. یک جا مطرح شدن پرونده‌ها موجب کاهش آمار پرونده‌ها می‌شود. در ضمن، تشکیل پرونده‌های متعدد برای دادگستری موجب تراکم کار، کاهش اوقات رسیدگی متعدد از جانب محاکم، نفی صرفه‌جویی اقتصادی از جانب طرفین یا ثالث و دستگاه قضایی در انرژی محیطی و انسانی، رفت‌وآمد، رسیدگی و ابلاغ‌های متعدد و اعتراض‌های متعدد می‌شود.

بند دوم - اعتراض ثالث، استثنایی بر اصل نسبی بودن آرای قضایی

با صدور رأی دادگاه و لازم‌الاجرا شدن آن در روابط قضایی طرفین، نوعی دگرگونی به وجود می‌آید که پیش از آن وجود نداشته است.^۲ اصل نسبی بودن رأی دادگاه که مدلول خروج از وضعیت طبیعی است، نشانه ورود به وضعیت مدنی و قلمروی حاکمیت قضایی قانون است^۳ و ظاهراً پشتوانه اخلاقی نیز دارد. این اصل در متنی قانونی منصوص نشده است، اما بی‌تردید، مبنای بسیاری از قواعد موجود به ویژه در حقوق دادرسی خصوصی است. برای توجیه بنیاد آن، گاهی آن را به قراردادهای مانند کرده و زمانی به ضرورت حفظ منافع اشخاص بیرون از دادرسی و سرانجام به اصل بی‌طرفی دادرسی متوسل شده‌اند.^۴ مقصود از اثر رأی در اصل نسبی بودن، اثر مستقیم آن بر اصحاب دعواست به این معنی که حکم اولاً و بالذات در دارایی دادباخته و دادبرده مؤثر باشد، حقوق و الزامات آنان را افزایش دهد یا از آن بکاهد. التزامات ناشی از حکم، بدون واسطه بر دادباخته تحمیل می‌شود و در مقابل، دادبرده، منتفع اصلی و نخستین از این رأی است.^۵ امکان اعتراض ثالث، راهی برای گذر از این اصل قانونی است.

۱. متین دفتری، پیشین، ص ۳۲۳.

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۴.

۳. مالوری، فیلیپ، اندیشه‌های حقوقی، ترجمه: مرتضی کلانتریان، تهران: آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۲۰۰.

۴. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، تهران: میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۸۶.

۵. صفایی، سید حسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادهای، تهران: میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۷،

ج ۲، ص ۲۵۰.

بند سوم - اعتراض ثالث، استثنایی بر اصل تغییرناپذیری اصحاب دعوا

یکی از اصول دادرسی عادلانه، اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی است که به موجب آن، هنگامی که دادرسی آغاز می‌شود، عناصر و چارچوب آن نباید تغییر کند. بنا بر این، نمی‌توان شخص ثالثی را جای‌گزین یکی از طرفین دعوا کرد یا سمت او را تغییر داد یا موضوع دعوای اولیه را با طرح جدید تغییر داد؛ زیرا تقاضای رسیدگی (دادخواست)، قلمروی دعوا را از نظر عناصر سازنده، اطراف، موضوع و سبب دعوا مشخص می‌کند. حفظ ارتباط میان ادعا و دفاع، یکی از آثار اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی و لازمه استمرار سالم جریان دادرسی است.^۱

در حقوق رم، اصل تغییرناپذیری اصحاب دعوا و ثبات و پایداری موضوع، نخست به دلیل اصل ثبات و پایداری موضوع دعوا پذیرفته نمی‌شود. اصل ثبات و پایداری عناصر دعوا به این معناست که دعوا هنگامی که آغاز شود، دیگر طرف‌های آن و ادعاهایی که مطرح است، نباید تغییر نکنند و باید ثابت و پایدار بمانند.

بند چهارم - مبنای قانونی پذیرش ثالث در دادرسی

به صورت کلی، حضور ثالث در اجرای احکام می‌تواند به صورت ارادی یا غیر ارادی واقع شود. نوع اول، ارادی است و به خواست ثالث اتفاق می‌افتد. شکل دوم که خارج از اراده اوست، بنا بر تکالیف قانونی در فرآیند اجرا قرار می‌گیرد. نقش ثالث در فرآیند دادرسی، شبیه ورود ثالث است که به اراده شخص ثالث وابسته است یا شبیه جلب ثالث که ناشی از خواست اصحاب دعوای اصلی است.^۲ در این میان، طبیعی‌ترین طریق ورود ثالث، ورود اختیاری ثالث است، به این صورت که شخصی به جز محکوم علیه و محکوم له و متعهد و متعهد له با طیب خاطر و با میل و رغبت در اجرای احکام و اسناد مداخله می‌کند و اعلام می‌دارد که حاضر به اجرای حکم یا تعهدی است که دیگری، محکوم علیه یا متعهد آن است.^۳

هم‌چنین ورود ثالث در اجرای احکام مدنی و اجرای اسناد در برخی موارد ممکن است قهری و به حکم قانون باشد. ضمن این که مقصودمان از ورود ثالث به مفهومی نیست که

۱. محسنی، حسن و محمد پورطهماسبی فرد، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، نشریه کانون وکلای دادگستری مرکز، دوره بیست و یکم، ۱۳۸۴، شماره ۱۹۰، ص ۷۴.

۲. پوراستاد، مجید و اعظم ایمانیان، «مالکیت خواهان بر دعوای مدنی»، فصل‌نامه تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، دوره چهارم، ۱۳۹۰، شماره ۱۴، ص ۴۴.

۳. بابایی، محمود، «حقوق و تکالیف دارنده چک در حقوق ایران و کنوانسیون ژنو»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق عمومی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸، ص ۱۲.

در آیین دادرسی و در مواد ۱۳۰ به بعد ق.ا.م ذکر شده، بلکه منظور، دخالت ثالث در اجرای احکام مدنی و اجرای اسناد است که مقید به تشریفات مندرج در آیین دادرسی مدنی نیست. قوانین مربوط به اجرای احکام دیوان عدالت اداری بر خلاف اجرای احکام مدنی که دارای نص صریح و نسبتاً مشخصی است، متأسفانه به صورت پراکنده در مواد ۱۰۷ تا ۱۱۹ قانون دیوان اشاره شده است. اجرای حکم، غایت نهایی دادرسی است و اجرای عدالت با اجرای دقیق حکم دادگاه تبلور می‌یابد.^۱ مسلّم است که همه افراد باید در برابر قانون، حقوق و اختیاراتی یکسان داشته باشند و در عمل، در دستیابی اشخاص حقیقی و حقوقی به ضمانت‌های اجرای قانونی و استفاده از ابزار و قدرت پیش‌بینی‌شده در قانون برای احقاق حق نباید تفاوتی میان آن‌ها باشد.^۲

قانون اجرای احکام مدنی از نظر چگونگی و زمان اجرای حکم میان اشخاص محکوم علیه اعم از شخص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی با شخص حقوقی حقوق عمومی هیچ تفاوتی قائل نشده است.^۳ دعاوی مطرح در دیوان عدالت اداری با دیگر دعاوی مطرح در نظام قضایی متفاوت است. در دعاوی مدنی و کیفری، رابطه‌ای در حوزه حقوق خصوصی یا حقوق کیفری پدیدار می‌شود، ولی در دعاوی مطرح در دیوان عدالت اداری، رابطه‌ای در حوزه حقوق عمومی مطرح می‌شود و به طور طبیعی، از نظر اصحاب دعوا نیز متفاوت با دعاوی مدنی و کیفری است. در دعاوی دیوان عدالت اداری، یکی از اصحاب دعوا الزاماً مقام عمومی است؛ چون فلسفه تشکیل دیوان عدالت اداری، رسیدگی به شکایت شهروندان علیه دولت است.^۴ رسیدگی در دیوان عدالت اداری از نظر ماهیت با دادرسی‌های مدنی و کیفری متفاوت است. مجموعه دادرسی قضایی، دادرسی اداری و دادرسی محاسباتی، نظامی ویژه را در جمهوری اسلامی ایران شکل می‌دهد که شیوه انتظام و ارتباط آن‌ها با یکدیگر و شیوه دادرسی هر یک، از جمله دادرسی اداری، نظام حقوقی منحصر به فردی ایجاد کرده است. دادرسی اداری را نمی‌توان واجد ماهیت صرف حقوق عمومی دانست. بنا بر این، در اموری، همان دادرسی مدنی بر دعاوی علیه اداره حاکم است و در بیش‌تر امور، هویت خاص خود را دارد.^۵

۱. باغبان، روح‌الله، «تحلیلی بر اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری از منظر عدالت اجرایی»، فصل‌نامه جستارهای حقوق عمومی، سال دوم، ۱۳۹۷، شماره ۴، ص ۱۲۴.
۲. دهقان منشادی، محسن و ولی رستمی، «قواعد حقوقی حاکم بر وصول مطالبات دولت از اشخاص؛ تحلیل مواد ۴۷ و ۴۸ قانون محاسبات عمومی کشور»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هشتم و سوم، ۱۳۹۸، شماره ۱۰۸، ص ۵۲.
۳. رستمی، ولی و حسن خسروی، «الگوی مناسب برای تدوین قانون آیین دادرسی اداری در ایران و ضرورت آن؛ نظام فرانسوی یا انگلیسی؟»، مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی، سال هفدهم، ۱۳۹۲، شماره ۲، ص ۲۷۸.
۴. محمودی، جواد، بررسی تحلیلی دادرسی اداری در حقوق ایران، تهران: جنگل، ۱۳۹۳، ص ۲۳.
۵. سوادکوهی، سام، «آیین دادرسی اداری در تشکیلات قضایی جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش‌نامه حقوق خصوصی، سال اول، ۱۳۹۱، شماره ۱، ص ۱۰.

یکی از مشکلات اساسی در حقوق اداری ایران، نبود آیین عام دادرسی است. به گفته یکی از پژوهشگران، فلسفه وجودی دیوان عدالت اداری می‌تواند یکی از این دو فرض باشد که یا نهادی برای مهار قدرت است یا نهادی تخصصی است که برای حل موضوعی تخصصی به وجود آمده است.^۱ هر کدام از این دو فرض را بپذیریم، باید قبول کرد که این نهاد، قواعدی ویژه می‌طلبد؛ زیرا زمانی که قواعد و اصول حقوق اداری با قواعد و اصول مدنی و کیفری متفاوت باشد، آیین دادرسی آن‌ها نیز متفاوت خواهد بود. چون حقوق عمومی با حقوق خصوصی سرشتی متفاوت دارد و دارای اصول و قواعد مخصوص به خود است، دادگاه‌های اداری نیز با دادگاه‌های حقوقی و کیفری ماهیتی متفاوت دارند و قواعد متفاوتی بر آن‌ها حاکم است. از این رو، عجیب نیست که دادرسی آن‌ها نیز تفاوت داشته باشد. به گفته برخی صاحب‌نظران، اداره، حقوق ویژه خود را می‌طلبد و این حقوق ویژه، دادگاه مخصوص خود را می‌خواهد و آن دادگاه، آیین دادرسی ویژه خود را دارد.^۲

قانون‌گذار در موادی از قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، ورود ثالث را پیش‌بینی کرده است. ماده ۵۷ این قانون، ناظر بر اعتراض ثالث اصلی و ماده ۱۱۶ آن، ناظر بر اعتراض ثالث اجرایی است. یکی از روش‌های مداخله ثالث در یک پرونده، اعتراض ثالث است. بر اساس ماده ۵۷ همین قانون، اگر آرای شعب دیوان عدالت اداری که بدون دخالت فرد ثالث ذی‌نفع در مرحله دادرسی صادر شده است، به حقوق شخص ثالث خللی وارد کند، ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع از حکم قابل اعتراض است. این ماده از عبارت «حکم آرای شعب» استفاده کرده، ولی منظور از آن، هر رأیی نیست، بلکه رأی باید قطعی باشد تا قابل اعتراض ثالث باشد. ثالث مدعی حق در خصوص آرای غیر قطعی می‌تواند در قالب ورود ثالث اقدام کند که رأی موضوع ماده ۵۷ نیز اعم از قرار و حکم است. البته مشخص نیست ثالث در چه مواردی می‌تواند نسبت به یک قرار اعتراض کند.^۳

در خصوص شناخت ثالث در دیوان عدالت اداری، نکاتی چند قابل توجه است: در ماده ۵۷ قانون یادشده، سخن از اشخاصی است که به عنوان ثالث، مدعی وارد شدن خلل به حقوقشان در آرای قطعی شعب هستند. در نگاه اول می‌توان گفت که ثالث، هر شخصی است که در دعوا (پرونده) حضور نداشته است. اشخاصی که می‌توانند به واسطه شاکی اصلی در دعوا حضور داشته باشند، ثالث محسوب نمی‌شوند. در نتیجه، قائم مقام شاکی که در بندهای «پ» و «ج» ماده ۱۸ و ماده ۲۲ به آن اشاره شده است، ثالث محسوب نمی‌شوند. پرسشی

۱. صدرالحفاظی، نصرالله، نظارت قضایی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، تهران: شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷.

۲. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، حقوق اداری تطبیقی، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۷، ص ۱۲۰.

۳. استوار سنگری، کوروش، حقوق دادرسی اداری، تهران: دانیک، ۱۴۰۰، ص ۹۸.

که مطرح می‌شود، این است که وکیل یا نماینده که از طرف شاکی در دعوا حضور داشته است و بعداً به طریقی در خصوص موضوع نیز دارای حقی مستقل از شاکی شود، می‌تواند به عنوان ثالث اعتراض کند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که ظاهراً حضور آن‌ها به عنوان وکیل یا نماینده با شأن حقوقی ثالث دارای حق مستقل متفاوت است، ولی اگر به عنوان قائم مقام شاکی (مثل خریدار ملک و آرای پرونده در کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری) باشند، در این جا ثالث محسوب نمی‌شوند. بنا بر این، ثالث باید شخصی باشد که حقی مستقل از اصحاب دعوا و قائم مقام آن‌ها در یک پرونده داشته باشد. مثلاً در فرضی که هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما علیه کارفرما حکمی صادر و کارفرما در شعب دیوان طرح دعوا کند و رأی به نفع کارفرما نقض شود، کارگر به عنوان شخص ثالث می‌تواند به رأی قطعی دیوان اعتراض کند.^۱

بحث مهم در خصوص ثالث شناختن دستگاه‌های دولتی است. اگر حکم قطعی علیه یک دستگاه دولت (مثل وزارت امور اقتصادی و دارایی) در شعب دیوان صادر شود، آیا دستگاه دولتی دیگر (مثل وزارت جهاد کشاورزی) می‌تواند به عنوان ثالث در دیوان نسبت به آن رأی اعتراض کند؟ صرف نظر از طرح مباحثی درباره این که دستگاه‌های دولتی نمی‌توانند در شعب دیوان به عنوان شاکی حضور داشته باشند، به نظر نویسنده، چون وزارت‌خانه‌ها شخصیت حقوقی مستقل ندارند و همگی بخشی از پیکره شخصیت حقوقی واحد دولت محسوب می‌شوند و در دیوان عدالت اداری نیز دولت (در این جا به لحاظ این که وزارت‌خانه، طرف دعواست، به مفهوم قوه مجریه) در دعوای اصلی، طرف دعواست و وزارت‌خانه به عنوان نماینده دولت از آن دفاع کرده است، بخش دیگری از دولت نمی‌تواند ثالث محسوب شود و به عنوان ثالث به آن حکم اعتراض کند.

برخی شارحان قانون دیوان عدالت اداری معتقدند که اساساً دستگاه‌های دولتی می‌توانند در دیوان به عنوان ثالث وارد دعوا شوند و اعتراض ثالث، طرح دعوای ابتدایی توسط دستگاه دولتی نیست که طبق آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری منع شده است. به نظر می‌رسد که جهت‌گیری قانون دیوان عدالت اداری با این تفسیر همراه است.

گفتار دوم - حالت‌های ورود ثالث در اجرای احکام مدنی و دیوان عدالت اداری

ورود ثالث در مرحله اجرای احکام ممکن است به صورت ارادی یا قهری صورت گیرد. بر این اساس، بسته به نوع ورود ثالث، قوانین و مقررات مختلفی بر موضوع حاکم خواهد بود.

۱. همان، ص ۹۹.

بند اول – ورود ارادی در اجرای احکام مدنی و دیوان عدالت اداری

ماده ۵۷ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، ورود ارادی ثالث را چنین پیش‌بینی کرده است: «آرای شعب دیوان که بدون دخالت فرد ثالث ذی‌نفع در مرحله دادرسی صادر شده، در صورتی که به حقوق شخص ثالث خلل وارد نموده باشد، ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع حکم قابل اعتراض است. این اعتراض در شعبه رسیدگی‌کننده به پرونده مطرح می‌شود و شعبه مزبور با بررسی دلایل ارائه‌شده، مبادرت به صدور رأی می‌نماید».

بند دوم – ورود قهری در اجرای احکام مدنی

همان‌گونه که گفته شد، دخالت ثالث در اجرای احکام مدنی و اجرای اسناد همواره به طور ارادی صورت نمی‌پذیرد، بلکه در برخی موارد، ورود ثالث به طور قهری یا به حکم قانون تحقق می‌یابد. برای مثال، هرگاه محکوم علیه بعد از صدور حکم قطعی و در مرحله اجرای حکم فوت کند، این امر مانع از اجرای حکم نخواهد شد و در صورت فوت متعهد سند نیز به همین روال، مال یا وجه مورد تعهد از ترکه متوفی پرداخت خواهد شد. در هر دو صورت، محکوم به باید از ترکه متوفی اخذ شود (مگر این‌که اجرای حکم و موضوع سند، قائم به شخص محکوم یا متعهد باشد که از این مورد در محل خود بحث می‌شود). در این صورت، دخالت ورثه برای اجرای حکم و موضوع سند را می‌توان به صورت قهری و به حکم قانون دانست.^۱

شاید گفته شود که چون اراده ورثه در قبول ترکه موجب می‌شود بعد از فوت محکوم علیه و متعهد سند، ورثه در اجرای حکم دخالت کنند، دخالت آنان به طور قهری نیست، بلکه به اراده آنان وابسته است و نوعی ایقاع است. با اندکی تأمل، خلاف این ادعا قابل اثبات است؛ چون آنچه بر عهده وارثان پس از قبول ترکه برای اجرای حکم یا مدلول ترکه قرار می‌گیرد، به تبعیت از تملک دارایی است و ورود آنان ارادی نیست. در ماده ۱۰ ق.ا.م.مقرر شده است: «اگر محکوم علیه قبل از ابلاغ اجراییه، محجور یا فوت شود، اجراییه حسب مورد به ولی، قیم، امین، وصی، ورثه یا مدیر ترکه او ابلاغ می‌گردد و هرگاه حجر یا فوت محکوم علیه بعد از ابلاغ اجراییه باشد؛ مفاد اجراییه و عملیات انجام‌شده به وسیله ابلاغ اخطاریه به آنها اطلاع داده خواهد شد».

بنا بر این، ابلاغ اجراییه یا مفاد اجراییه و عملیات انجام‌شده به ورثه نشان می‌دهد که ورود ورثه در اجرای احکام به حکم قانون است که بیش‌تر جنبه قهری دارد تا ارادی. هم‌چنین بر اساس مواد ۳، ۱۹، ۶۰، ۱۱۹ و ۱۲۰ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی، چگونگی

۱. مدنی، سید جلال‌الدین، آیین دادرسی مدنی، تهران: میزان، ۱۳۹۲، ص ۴۰۵.

دخالت ورثه متعهد سند در مراحل مختلف اجرای سند بیان شده است که به ترتیب نقل می‌شود:

ماده ۳ - تقاضانامه طبق فرم مخصوص تنظیم می‌شود و باید شامل نکات زیر باشد:
الف) نام، نام خانوادگی، شماره شناسنامه، محل صدور آن، نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، محل اقامت درخواست‌کننده اجراییه یا نماینده قانونی او و شماره دفترخانه‌ای که سند در آن ثبت شده و یا قبوض اقساطی صادر گردیده است.
ب) نام، نام خانوادگی، شماره شناسنامه، محل صدور، نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، محل اقامت متعهد و در صورت فوت متعهد، نام و مشخصات ورثه او. هر گاه بین ورثه، محجور یا غایب وجود داشته باشد، باید نام و مشخصات نماینده قانونی محجور یا غایب معین گردد و متعهد له یا نماینده قانونی او موظف است ورثه متعهد را معرفی و در این مورد، احتیاجی به تسلیم گواهی حصر وراثت نیست. در صورت عجز متعهد له از معرفی ورثه، دفترخانه و اجرای ثبت تکلیفی نخواهد داشت.^۱

ماده ۱۹ - هر گاه متعهد قبل از صدور اجراییه فوت شود و درخواست صدور اجراییه علیه ورثه به عمل آید، اجراییه در اقامتگاه مورث به آنان ابلاغ واقعی می‌گردد...
تبصره - در صورتی که متعهد پس از صدور اجراییه و قبل از ابلاغ فوت کند، طرز ابلاغ به ورثه به ترتیب مزبور خواهد بود».

ماده ۶۰ - در اجرای اسناد ذمه‌ای علیه ورثه متوفی، بازداشت اموال ورثه با رعایت ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی جایز است، مگر این‌که وارث ترکه را رد کرده باشد و رد ترکه با رعایت مادتين ۲۴۹ و ۲۵۰ قانون امور حسبی محرز و انجام شده باشد.

همین امر را در مراحل دادرسی بدوی و تجدیدنظر هم می‌توانیم ملاحظه کنیم. مواد ۱۰۵، ۳۳۷^۲ و ۳۳۸ ق.آ.د.م بر ورود قهری ورثه در مراحل دادرسی و طرف دعوا قرار گرفتن آنها دلالت دارد. ماده ۳۱ ق.ا.ا.م نیز مقرر می‌دارد: «هر گاه محکوم علیه فوت یا محجور شود، عملیات اجرایی حسب مورد تا زمان معرفی ورثه، ولی، وصی، قیم محجور یا امین و مدیر ترکه متوقف می‌گردد و قسمت اجرا به محکوم له اخطار می‌کند تا اشخاص مذکور را

۱. احمدی، خلیل، «تأملی در دعوای جلب شخص ثالث در حقوق ایران و قواعد آیین دادرسی مدنی

فدرال امریکا»، فصل‌نامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره بیست و دوم، ۱۳۹۸، شماره ۳، ص ۴۸.
۲. ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «هر گاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به موجب آن سمت، داخل دادرسی شده، زایل گردد، دادگاه، رسیدگی را به طور موقت، متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می‌دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع، جریان دادرسی ادامه می‌یابد، مگر این‌که فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت، دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت».

با ذکر نشانی و مشخصات کامل معرفی نماید و اگر مالی توقیف نشده باشد، دادورز (مأمور اجرا) می‌تواند به درخواست محکوم له، معادل محکوم به از ترکه متوفی یا اموال محجور توقیف کند».

حال با این فرض، سؤالی که مطرح می‌شود، این است که آیا ورود قهری ثالث در اجرای احکام و اسناد را باید محدود به ورثه کرد یا می‌توانیم مصادیقی دیگر برای آن پیدا کنیم؟ برای مثال، آیا می‌توان موضوع ماده ۴۴ ق.ا.ا.م را مصادقی از دخالت قهری ثالث در اجرای حکم دانست؟ ماده ۴۴ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «اگر عین محکوم به در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد، این امر مانع اقدامات اجرایی نیست، مگر این که متصرف، مدعی حقی از عین یا منافع بوده و دلایلی هم ارائه نماید. در این صورت، دادورز (مأمور اجرا) یک هفته به او مهلت می‌دهد تا به دادگاه صلاحیت‌دار مراجعه کند و در صورتی که ظرف پانزده روز از تاریخ مهلت مذکور، قراری دایر بر تأخیر اجرای حکم به قسمت اجرا ارائه نگردد، عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت».

مواد ۷۴ تا ۷۸ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی مقرر کرده است: «هر گاه متعهد له اظهار نماید که وجه نقد یا اموال منقول متعهد نزد شخص ثالثی است، آن اموال و وجوه تا اندازه‌ای که با دین متعهد و سایر هزینه‌های اجرایی برابری کند، بازداشت می‌شود و بازداشت‌نامه به شخص ثالث، ابلاغ واقعی و نیز به متعهد هم طبق مقررات ابلاغ می‌شود، اعم از این که شخص ثالث، شخصی حقیقی یا حقوقی و اعم از این که دین او حال باشد یا مؤجل».

بی‌شک، این فرض و فرض‌های مختلف دخالت ثالث را که در مواد ۸۷ به بعد ق.ا.ا.م و مواد ۷۸ به بعد آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی آمده است، نمی‌توان جزو هیچ یک از موارد ورود ارادی یا قهری ثالث در اجرای حکم دانست. فرض‌های مطرح‌شده، ناظر به اجرای حکم و اجرای تعهد از اموال محکوم علیه و متعهدی است که این اموال به نام‌های مختلف در ید اشخاص ثالث قرار دارد و واحد اجرای احکام و اجرای ثبت برای اجرای حکم یا مفاد سند و پرداخت محکوم به به محکوم له و پرداخت متعهد به به متعهد له، اموال محکوم علیه و متعهد را از اشخاص ثالث می‌گیرد. پس در این فرض‌ها نمی‌توان شخص ثالث را مجری حکم یا سند دانست تا نوبت به بحث قهری یا ارادی بودن دخالت او برسد.^۱

در مواردی که حکم غیابی دایر بر محکومیت محکوم علیه غایب صادر می‌شود و در مورد حکم حضوری که محکوم علیه برای اجرای موضوع حکم حاضر نشود، دادگاه، نماینده‌ای برای اجرای حکم به جای محکوم علیه ممتنع تعیین می‌کند. در این مورد نیز نمی‌توان نماینده دادگاه را شخص ثالثی دانست که برای اجرای حکم اقدام می‌کند، بلکه نماینده

۱. نوکنده‌ای، عزیز، تفسیر قضایی آیین دادرسی مدنی، تهران: نگار، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹.

دادگاه به جانشینی از محکوم علیه ممتنع، حکم را اجرا می‌کند. پس فرض می‌شود که محکوم علیه حکم را اجرا کرده است. برای مثال، می‌توان موردی را نام برد که شخصی به تنظیم سند به طور غیابی یا حضوری محکوم شده است. در این مورد، اگر محکوم علیه از حضور در دفتر اسناد رسمی برای انتقال سند خودداری کند، دادگاه، نماینده‌ای به جای محکوم علیه امتناع‌کننده برای امضای سند انتقال به دفترخانه از باب قاعده «الحاکم، ولی الممتنع» معرفی می‌کند.

گفتار سوم - حقوق ثالث در مرحله اجرای احکام مدنی و دیوان عدالت اداری

هنگامی که ثالث برای خود حقی قائل است و وارد دعوا می‌شود، خواهان محسوب می‌گردد و مانند وی دارای حقوقی است. مهم‌ترین این حقوق عبارتند از:

بند نخست - اعتراض به حکم در اجرای احکام مدنی

منظور از اجرا، همه اقداماتی است که از تاریخ صدور دستور اجرا، شروع و تا پایان عملیات اجرایی انجام می‌گیرد. بدون شک، این اقدامات قانونی نباید به کسی ضرر و زیانی برساند. گاهی دیده شده است که به دلایل گوناگون از جمله نداشتن حسن نیت و اشتباه، اشخاصی که هیچ گونه تقصیری ندارند، متضرر می‌شوند. این جاست که قانون‌گذار برای اشخاص ثالث زیان‌دیده، راهی برای دفاع و جلوگیری از تضییع حقوق خود و مراجعه به دادگستری پیش‌بینی کرده است.^۱

از دیگر حقوقی که برای ثالث پیش‌بینی شده، اعتراض به حکم است. در تعریف اعتراض ثالث آمده است: «هر گاه در حین اجرای یک اجراییه دادگاه یا اجراییه ثبتی و مانند آن‌ها، مالی به عنوان مال متعهد یا محکوم علیه یا مدیون توقیف شود و شخص ثالثی، آن را مال خود یا متعلق به حق خود دانسته و به عمل اجرا معترض باشد، این اعتراض را اعتراض ثالث اجرایی می‌نامند و اختصاص به اموال غیر منقول یا اجرای حکم ندارد، بلکه شامل اموال منقول و اجرای قرار هم می‌باشد».

بر اساس مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی، پس از صدور حکم قطعی و آغاز مراحل اجرایی مدلول حکم و اجراییه آن یا در زمان اجرای قراردایی مانند تأمین خواسته،

۱. پروین، رسول، امین پاهکیده و الهه اعتمادی، «اعتراض ثالث اجرایی در قانون اجرای احکام مدنی»،

مجله پژوهش‌های حقوقی، دوره شانزدهم، ۱۳۹۶، شماره ۳۱، ص ۱۴۲.

مال منقول یا غیر منقول یا وجه نقدی به عنوان اموال محکوم‌علیه یا مدعی علیه توقیف می‌شود. در این میان، اگر شخص ثالث که خارج از طرفین پرونده است، به هر دلیل، آن مال را متعلق به خود بداند و توقیف اموال را معارض با مالکیت یا حقوق مالی خود بشمارد، به توقیف انجام‌شده، معترض می‌شود و از آن شاکمی می‌گردد. وی با اظهار خواسته و اعتراض، ادعای حقوق خود را مطرح می‌سازد و دلایل و مستندات ادعای حق خود را ارائه می‌کند تا واحد اجرای احکام و دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود، با بررسی آن، در خصوص ادعای طرح‌شده تعیین تکلیف کند. حال اگر اظهار حق و ادعای شخص ثالث، مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن، مقدم بر توقیف مال مورد ادعا باشد، توقیف رفع می‌شود. در غیر این صورت، به شکایت شخص ثالث بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود.^۱

از خواص روش‌های فوق‌العاده شکایت از احکام این است که اصولاً اجرای حکم قطعی را به تأخیر نمی‌اندازد. این خاصیت در اعتراض ثالث محفوظ است. در نهایت، مواردی پیش می‌آید که ممکن است از اجرای حکم معترض علیه، خطر یا ضرری واقع شود که جبران آن در آینده امکان نداشته باشد. قانون به صورت استثنایی اجازه داده است اگر معترض علیه چنین امری را ثابت کند، دادگاهی که دعوای اعتراض در آن اقامه شده است، بعد از تحصیل تأمین از شخص معترض، مطابق با مقررات راجع به تأمین خواسته، در تأخیر اجرای حکم معترض علیه، به قراری به مدت معینی حکم دهد. تشخیص وجود خطر یا ضرر و همچنین تعیین مدت تأخیر اجرا به نظر قضایی دادگاه وابسته است. (ماده ۵۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی)

بند دوم - اعتراض ثالث اجرایی در دیوان عدالت اداری

طبق ماده ۱۱۶ قانون دیوان عدالت اداری: «در مواردی که اجرای حکم قطعی از اختیار محکوم علیه، خارج یا موقوف به تمهید مقدماتی از سوی مرجع دیگری غیر از محکوم علیه باشد و مرجع اخیر در جریان دادرسی وارد نشده باشد، ظرف یک ماه از تاریخ اعلام مرجع یادشده می‌تواند به رأی صادره اعتراض کند.» بنا بر این، این اعتراض در مرحله اجرای حکم قطعی شعب دیوان موضوعیت دارد که از نظر ظاهری شبیه اعتراض ثالث دادرسی مدنی موضوع بند «ب» ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی است.

۱. یوسفی، احمد و سعید مجیدی فر، «تفاوت اعتراض ثالث اجرایی با عناوین مشابه»، فصل‌نامه تحقیقات

حقوق خصوصی و کیفری، دوره سیزدهم، ۱۳۹۶، شماره ۳، ص ۳۸.

الف. خارج شدن اجرای حکم از اختیار محکوم علیه

نمونه جالبی که در این خصوص می‌توان مثال زد، این است که با طرح دعوای شخصی در دیوان عدالت اداری، علیه شهرداری مبنی بر الزام به صدور پروانه ساختمانی در ملک وی حکم صادر شده باشد. در مرحله اجرا، شهرداری اعلام می‌دارد که این ملک پس از صدور حکم، طبق تشخیص سازمان میراث فرهنگی جزو میراث فرهنگی محسوب می‌شود و صدور پروانه برای این ملک از عهده شهرداری خارج است. ممکن است حکم علیه شهرداری در خصوص صدور پروانه ساختمانی مسکونی در خصوص یک ملک صادر شود، ولی شهرداری در مقام اجرا مدعی شود کاربری ملک، باغ است و تغییر کاربری ملک به تصویب کمیسیون ماده ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی و معماری وابسته است.^۱

در مثال اول، سازمان میراث فرهنگی و در مثال دوم، کمیسیون ماده ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی و معماری باید ظرف یک ماه از تاریخ اعلام شهرداری، اعتراض خود را به شعبه صادرکننده رأی قطعی تسلیم کنند. نکته این جاست که آیا در مثال دوم، شهرداری نباید رضایت کمیسیون ماده ۵ را در جریان رسیدگی به دعوا جلب می‌کرد یا این استدلال را در مرحله بدوی مطرح می‌کرد تا شعبه از مراجع ذی‌ربط استعلام و سپس رأی مقتضی را صادر کند؟

در برخی موارد، نتیجه و آثار عملیات اجرایی حکم متوجه شخص حقوقی یا سازمانی غیر از طرف شکایت است. برای مثال، شاکی، الزام اداره ثبت را به صدور سند مالکیت در خصوص پلاک ثبتی مشخصی تقاضا می‌کند. این در حالی است که این پلاک قبلاً ملی اعلام شده و اداره منابع طبیعی آن را به عنوان اراضی ملی تصرف کرده است. با صدور حکم به ورود شکایت، اداره ثبت، مکلف به صدور سند مالکیت است و در عمل، اداره منابع طبیعی باید از ملک موصوف رفع ید کند. چون اجرای این رأی، مستلزم عملیات اجرایی از ناحیه اداره‌ای به غیر از طرف شکایت است، اداره یادشده به عنوان ثالث، ظرف مهلت یک ماه از تاریخ اعلام اجرای رأی، حق اعتراض خواهد داشت.^۲

ب. لزوم انجام تمهیداتی از سوی ثالث در خصوص اجرای حکم

در مثال‌های قبلی مانند صدور حکم علیه شهرداری در خصوص پروانه ساختمانی مسکونی در ملکی که شهرداری، مدعی باغ بودن آن است، اجرای حکم توسط شهرداری با صدور پروانه برای احداث ساختمان مسکونی در یک باغ از اختیار شهرداری خارج است. با این

۱. دلاوری، محمدرضا، شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، تهران: جنگل، ۱۳۹۴، ص ۵۹۴.

۲. مولایی، غلامرضا، صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، تهران: جنگل، ۱۳۹۳، ص ۲۸۰.

حال، در مواردی، نفس اجرای حکم توسط محکوم علیه به انجام تمهیداتی از سوی مرجع دیگری وابسته است. برای مثال، ممکن است شهرداری به پرداخت برخی مزایای نقدی به کارمندان خود محکوم شود، ولی شورای شهر، بودجه‌ای در این خصوص تصویب نکرده باشد. ممکن است اداره آموزش و پرورش به پرداخت مزایای خاصی به یک معلم محکوم شده باشد، اما سازمان برنامه و بودجه، اعتباری در این خصوص در اختیار آموزش و پرورش قرار نداده باشد. ممکن است اداره‌ای به استخدام رسمی شخصی ملزم شده باشد، ولی سازمان امور اداری و استخدامی، پست سازمانی برای تخصص شخص محکوم له در تشکیلات و ساختار سازمانی دستگاه محکوم علیه تصویب نکرده باشد. در این موارد، شورای شهر، سازمان برنامه و بودجه یا سازمان امور اداری و استخدامی باید ظرف یک ماه از تاریخ اعلام (از طرف محکوم علیه یا اجرای احکام دیوان)، اعتراض خود را به دیوان تقدیم کنند.^۱

بند سوم - شرایط اعتراض ثالث اجرایی در دیوان عدالت اداری

قانون‌گذار با توجه به تفاوت میان مواد ۵۷ و ۱۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، شرایط متفاوتی را برای اعتراض ثالث اصلی و اعتراض ثالث اجرایی در نظر گرفته است. با توجه به تمرکز این پژوهش بر اعتراض ثالث در مرحله اجرای حکم، به شرایط مقرر در همین مورد می‌پردازیم.

الف. رعایت مهلت یک‌ماهه

تاریخ مهلت یک ماه از تاریخ اعلام رأی برای اجرا به دستگاه اجرایی یا سازمانی که طرف شکایت نبوده، ولی اجرای رأی به تمهیداتی از سوی آن اداره موکول است، آغاز می‌شود. قانون‌گذار در ماده ۵۷، اعتراض ثالث را در مدت ۲ ماه از تاریخ اطلاع شخص ثالث از صدور رأی دانسته که به حقوق وی خللی وارد آورده، ولی در ماده ۱۱۶ این مدت را به یک ماه تقلیل داده است. علت این کار هم آن است که این رأی طبق ماده ۱۱۶ به دستگاه ثالث برای اجرا اعلام می‌شود. پس اطلاع آن اداره از تاریخ اعلام، قطعی و یقینی است و ظرف مهلت یک ماه از این تاریخ حق اعتراض دارد.

ب. لزوم ثبت اعتراض در قالب دادخواست

اعتراض موضوع ماده ۱۱۶ باید در قالب دادخواست و با رعایت شرایط اعتراض ثالث موضوع ماده ۵۷ قانون دیوان باشد. بنا بر این، صرف تقاضا از شعبه صادرکننده رأی قطعی، وافی

۱. همان، ص ۲۸۲.

به مقصود نیست. در حال حاضر، در رویه کنونی شعب دیوان، برخی اقدامات در قالب یک تقاضا از شعبه صادرکننده رأی صورت می‌گیرد، مانند تقاضای اجرای حکم توسط محکوم له و نیز تقاضای اعمال ماده ۷۵ قانون دیوان با موضوع اعلام اشتباه قاضی صادرکننده رأی. چون قانون‌گذار در ماده ۵۷، به صراحت، اعتراض ثالث را در قالب دادخواست پذیرفته و میان اعتراض ثالث اجرایی و اعتراض ثالث اصلی تفکیکی قائل نشده و با توجه به این‌که اصل بر رعایت تشریفات شکلی در فرآیند دادرسی است، اعتراض ثالث اجرایی در قالب دادخواست قابل طرح است.

ج. توقف عملیات اجرایی

اعتراض ثالث یادشده موجب توقف اجرای رأی می‌شود؛ زیرا دستگاهی که باید مقدمات اجرای رأی را فراهم آورد، به موضوع اعتراض کرده است. قبل از رسیدگی و صدور رأی، تکلیف دستگاه یادشده به تمهید مقدمات اجرایی رأی امکان ندارد.^۱

گفتار چهارم - تکالیف ثالث در مرحله اجرای احکام مدنی

در ادامه بحث شناخت شیوه همکاری‌های ثالث، در خصوص نقش سلبی و ایجابی ثالث در مرحله دادرسی تا مرحله اجرا باید مشخص شود که آیا ثالث در مرحله دادرسی نیز می‌تواند مانعی ایجاد کند؟ آیا امکان دارد وی برای بهبود روند دادرسی همکاری کند؟ این بررسی می‌تواند به شناخت بهتر مفهوم ثالث و جایگاه آن به ما یاری برساند.^۲ موضوع ما صرفاً بررسی نقش مثبت و همکاری شخص ثالث است. با این حال، چون قصد مقایسه دو مرحله دادرسی و اجرای احکام را داریم، بهتر دیدیم که این مقایسه نسبت به نقش سلبی نیز انجام شود تا مطلب ناقص نباشد. اکنون این بحث را در دو قسمت بررسی می‌کنیم.

بند اول - نقش (تکلیف) سلبی شخص ثالث در فرآیند دادرسی

در نگاه نخست، شاید این‌گونه به نظر برسد که در مرحله دادرسی، نقش سلبی برای ثالث قابل تصور نیست، به این معنا که اگر ثالثی به دعوا جلب یا وارد دعوا شود، مانع از ادامه رسیدگی نیست و دادگاه با رسیدگی به دعوی طاری، در هر صورت بر قبول یا رد دعوی اصلی تصمیم‌گیری می‌کند، همان‌طور که اگر دعوی طاری عارض نشده بود،

۱. همان، ص ۲۸۱.

۲. احمدی، پیشین، ص ۵۲.

این نتیجه در پایان دادرسی اتفاق می‌افتاد. افزون بر این، تعیین مهلت برای طرح برخی از دعاوی طاری نیز فرصت اخلال در دادرسی را از خواهان دعوای طاری می‌گیرد.

این ادعا پذیرفته شده است که شخص ثالث اعم از مجلوب یا وارد، در روند دادرسی خللی ایجاد نمی‌کند. با این حال، قانون‌گذار، فرضی را در نظر گرفته است که طرح دعوای طاری به منظور تبانی یا تأخیر در رسیدگی باشد. از این رو، در ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در خصوص ورود ثالث مقرر داشته است: «هر گاه دادگاه احراز نماید که دعوای ثالث به منظور تبانی و یا تأخیر رسیدگی است و یا رسیدگی به دعوای اصلی، منوط به رسیدگی به دعوای ثالث نمی‌باشد، دعوای ثالث را از دعوای اصلی تفکیک نموده، به هر یک جداگانه رسیدگی می‌کند.» همچنین قانون در مورد جلب ثالث حکم مشابهی دارد و مقرر می‌کند: «هر گاه دادگاه احراز نماید که جلب شخص ثالث به منظور تأخیر رسیدگی است، می‌تواند دادخواست جلب را از دادخواست اصلی تفکیک نموده، به هر یک جداگانه رسیدگی کند.»

نقش شخص ثالث در دعوای طاری را می‌توان از این زاویه با اثر سلبی نقش ثالث در اجرای احکام مدنی مقایسه کرد که در فرض جلب یا ورود ثالث با ادعای حقی مستقل از سوی اصحاب دعوا به نفع خود و علیه شخص ثالث یا ادعای ثالث به داشتن حقی مستقل برای خود را به لحاظ تعارضی که با دعوای اصلی دارد، با اثر سلبی نقش ثالث در اجرای احکام مدنی می‌توان تطبیق داد.

بند دوم - نقش (تکلیف) ایجابی شخص ثالث در فرآیند دادرسی

شخص ثالث در دعوای طاری را از این نظر با اثر ایجابی نقش ثالث در اجرای احکام مدنی می‌توان مقایسه کرد که جلب یا ورود ثالث برای حمایت از یکی از طرفین دعوا باشد. در واقع، در این نوع دعوای طاری، دخالت شخص ثالث، جریان دعوا را تغییر نمی‌دهد و دادرسی در مسیر خود مطابق خواسته اصلی پیش می‌رود، با این تفاوت که شخص ثالثی برای تقویت یکی از طرفین به دعوا جلب یا وارد می‌شود. در این شکل از دخالت ثالث بر خلاف نوع سلبی آن که ادعای مستقلی در ارتباط با دعوای اصلی مطرح می‌شود، همان دعوای اصلی است که به جریان خود ادامه می‌دهد و با دعوای طاری تعارضی ندارد.

وجه اشتراک دیگر شخص ثالث در فرآیند دادرسی با اجرای احکام، نقش دارندگان اطلاعات است. در هر دو فرآیند، این اشخاص در مسیر اقدامات مراجع قضایی و اجرایی همکاری می‌کنند. البته بین اطلاعات مربوط به اموال یا استفاده از سامانه هوشمند استعلامات مالی با اطلاعات موضوع مرکز ملی داده‌های قوه قضاییه تفاوتی ظاهری وجود دارد، به این صورت

که از بند «الف» ماده ۱۱۷ قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چنین برداشت می‌شود که استعلام اطلاعات اموال محکوم‌علیه‌م صرفاً در مرحله اجرای احکام و از سوی قضات واحد اجرای احکام انجام می‌شود. به همین دلیل، برخی صاحب‌نظران معتقدند که منظور از مراجع قضایی صالح در این بند فقط قضات اجرای احکام است. این تفسیر ناشی از محدود شدن ذهن مفسر در این بند است؛ زیرا بند «ت» همان ماده و مواد ۶۵۰ تا ۶۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری بر استعلامات الکترونیکی تأکید و آن را تکلیف کرده است.^۱

با این وصف، ماده ۱۹ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی (مصوب ۱۳۹۴) مقرر داشته است: «هم‌چنین دادگاه باید به درخواست محکوم له یا خواننده دعوای اعسار به مراجع ذی‌ربط از قبیل ادارات ثبت محل و شهرداری‌ها دستور دهد که بر اساس نشانی کامل ملک یا نام مالک پلاک ثبتی ملکی را که احتمال تعلق آن به محکوم علیه وجود دارد، برای توقیف به دادگاه اعلام کند. این حکم در مورد تمامی مراجعی که به هر نحو، اطلاعاتی در مورد اموال اشخاص دارند، نیز مجری است».

باید پذیرفت که دادگاه‌ها نیز در صورت لزوم می‌توانند از مراجع دارنده اطلاعات اموال اشخاص استعلام کنند. با این نگاه، در دستورالعمل نحوه بهره‌برداری از سامانه هوشمند استعلامات مالی قوه قضاییه (مصوب ۱۴۰۰/۱/۲۴) در تعریف مراجع صالح گفته شده است: «قضات رسیدگی‌کننده به پرونده، قضات اجرای احکام، قضات شوراهای حل اختلاف، رؤسای واحدهای ثبتی و رؤسا و معاونان ادارات اجرا در حدود مقررات قانونی و ضوابط مذکور در این دستورالعمل جهت دسترسی به سهام». با این وصف، در دادرسی و رسیدگی به دعوای اعسار، این امکان وجود دارد که با استعلام از بانک‌های اطلاعات اموال در مورد اعسار یا ایسار خواهان تصمیم‌گیری کنند.

در پایان باید گفت که شخص ارزیاب را نیز به عنوان ثالثی که در مرحله اجرا همکاری دارد، با کارشناس رسمی در مرحله دادرسی می‌توان مقایسه کرد. نقش کارشناسان رسمی در فرآیند دادرسی و ارزیاب در اجرای احکام مدنی از این نظر با یکدیگر شباهت دارد که در هر دو، امری تخصصی به آنان ارجاع می‌شود. نقش ایجابی کارشناس و ارزیاب در راستای حرکت مراجع قضایی و اجرایی برای به پایان رساندن فرآیندهای لازم برای انجام دادرسی یا اجرای تصمیم‌های لازم‌الاجراست. البته اگر هر کدام از آن‌ها اقدامی بر خلاف وظایف محوله از نظر ماهیتی و شکلی انجام دهند، ممکن است موجب اطاله دادرسی یا اجرا شوند یا حتی این امکان وجود دارد که مسیر دادرسی یا اجرای حکم را به طور ناصحیح تغییر دهند و مانعی برای آن شوند.

۱. متین دفتری، پیشین، ص ۱۴۹.

نتیجه گیری

در مقاله پیش رو هدف اصلی مطالعه تطبیقی نقش ثالث در اجرای احکام در دو مرجع دیوان عدالت اداری و دادگاه حقوقی می‌باشد. که با توجه به مختصر بودن مقررات اجرای احکام دیوان عدالت و رجوع به قانون اجرای احکام مدنی آشنایی با نقاط اشتراک و افتراق هردو قانون می‌تواند منشا آثار نظری و کاربردی باشد.

به صورت خلاصه میتوان گفت: منظور از شخص ثالث، همه اشخاص حقیقی یا حقوقی هستند که در دادخواست اصلی، عنوانی از خواهان و خوانده ندارند. با این توضیح که از نظر مقررات مربوط به آیین دادرسی مدنی، افراد به سه دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول و دوم، خواهان و خوانده اصحاب دعوا را تشکیل می‌دهند. گروه سوم که خارج از شمول اصحاب دعوا هستند، در برابر دو گروه قبلی، عنوان شخص ثالث را دارند. بنا بر این، در مقررات مربوط به آیین دادرسی مدنی، جایگاهی نیز برای شخص ثالث، به جز اصحاب اصلی دعوا در نظر گرفته شده است، به گونه‌ای که وی با جمع شدن شرایطی می‌تواند در دادرسی دخالت کند. قواعد حضور ثالث در دعاوی دیوان عدالت اداری و محاکم عمومی متفاوت است. در خصوص اجرای احکام دیوان عدالت اداری با توجه به ماهیت سازمان و عمومی بودن محکوم علیه نقش ثالث با توجه به تقسیم وظایف درون و بین سازمانی دستگاه‌های اجرایی، تفکیک صلاحیت‌ها و سلسله مراتب اداری حضور پررنگ تر و نقش پیچیده تری به خود می‌گیرد. که اجرای رای بدون حضور ثالث را سخت یا گاه غیر ممکن می‌سازد.

در هردو مرجع گاهی دخالت شخص ثالث در دادرسی به صورت اختیاری است و آن در جایی است که مطابق ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹)، شخص ثالث قبل از ختم دادرسی در مرحله بدوی یا در مرحله تجدید نظر، اگر برای خود مستقلاً حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از اصحاب دعوای اصلی، ذی‌نفع بداند، می‌تواند دخالت کند. هم‌چنین طبق ماده ۴۱۷ همان قانون، اگر پس از صدور رأی قطعی از دادگاه بدوی یا تجدید نظر، شخص ثالث از رأی صادرشده متضرر شود و در جریان دادرسی دخالت نداشته باشد، می‌تواند به عنوان ثالث نسبت به آن رأی اعتراض کند. با توجه به سکوت قانون دیوان عدالت اداری تسری این ماده به اجرای احکام دیوان از حیث نظری تصور می‌باشد

گاهی نیز دخالت شخص ثالث اجباری است و آن زمانی است که مطابق ماده ۱۳۵ قانون یادشده، یکی از طرفین دعوا، شخص ثالثی را به دادرسی جلب کند. به طور کلی، با توجه به مرحله دخالت شخص ثالث در دعوا و شیوه آن به لحاظ ارادی یا اجباری بودن این دخالت، موارد و صورت‌های متعددی می‌تواند داشته باشد؛ چون همان دخالت شخص ثالث

در دادرسی می‌تواند در جریان دادرسی و قبل از صدور حکم یا پس از ختم دادرسی و حتی صدور حکم باشد. در صورت نخست، این دخالت می‌تواند به ابتکار و اراده خود شخص ثالث باشد یا به خواست یکی از دو طرف دعوا و با جلب ثالث. دخالت ارادی در جریان دادرسی نیز یا به عنوان ادعای حق و نفعی است یا به صورت حمایت از یکی از طرفین که شخص ثالث در صدور حکم به نفع او ذی‌نفع است. با توجه به ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی که جلب شخص ثالث را هم در مرحله رسیدگی بدوی و هم در مرحله تجدید نظر تجویز کرده است، معلوم می‌شود که بعد از صدور حکم و قبل از قطعیت یافتن آن، دخالت قهری شخص ثالث تجویز شده است.

مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی، بعد از مرحله صدور حکم، دخالت ارادی شخص ثالث عنوان خاص دارد و به دو صورت به عمل می‌آید:

الف) تجدید نظرخواهی (شامل تجدید نظرخواهی و فرجام‌خواهی) در صورتی که شخص ثالث در دادرسی بدوی به عنوان وارد یا مجلوب حضور داشته و حکم کلاً یا بعضاً علیه او صادر شده است.

ب) اعتراض به حکم یا قرار در جایی که شخص ثالث در دادرسی حضور و دخالتی نداشته است که این مورد هم دو صورت دارد: یا ابتدائاً توسط شخص ثالث مطرح می‌شود (اصلی) یا در واکنش به استناد طرف او در یک دعوا به حکمی که در گذشته در خصوص دعوایی دیگر از دادگاه صادر شده است، به عمل می‌آید (طاری). مطابق با مقررات مندرج در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، اعتراض ثالث به دو صورت اعتراض ثالث اصلی و اعتراض ثالث اجرایی پیش‌بینی شده است. چون مواد مندرج در قانون دیوان در خصوص اجرای احکام مختصر است، در فرض سکوت و اجمال و ابهام می‌توان به قواعد عام دادرسی مدنی مراجعه کرد.

به صورت کلی مباحث راجع به اجرای احکام در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری ناقص بوده و به صورت مختصر بیان شده قاعدتاً در چنین مواردی می‌بایست قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی به عنوان قوانین مادر مورد استناد قرار گیرند لکن نکته حائز اهمیت آن است که موضوع اجرای احکام در دیوان عدالت اداری به لحاظ ماهیت دعاوی و نیز شخصیت عمومی و سازمانی محکوم علیه پیچیدگی مضاعفی به خود می‌گیرد. حضور ثالث در مرحله اجرای احکام دیوان از طرق مختلفی امکان پذیر است نخست آنکه ماهیت سازمانی محکوم علیه و اصل رعایت سلسله مراتب سازمانی یا تقسیمات داخلی ادارات اجرای حکم را به انحای مختلف محتاج دخالت ثالث می‌نماید که این ثالث می‌تواند اعم از شخص حقیقی یا واحدی از اداره باشد. به عنوان مثال در

دعاوی استخدامی که اداره‌ای از یک وزارتخانه محکوم علیه رای می‌باشد امکان اجرای رای بدون تایید واحدهای دیگر اعم از مالی، حراست یا گزینش مقدور نمی‌باشد بی‌آنکه در جریان دادرسی واقع شده باشند دوم: اجرای بسیاری از آرا نیازمند دخالت دو یا چند ارگان مختلف است موضوعی که در ماده ۱۱۶ قانون دیوان مورد توجه واقع شده است به عنوان مثال تبدیل وضعیت یا استخدام یک کارمند بدون دخالت سازمان اداری استخدامی در صدور شناسه کارمندی و دخالت سازمان برنامه و بودجه در تخصیص ردیف بودجه ممکن نیست لذا به نظر میرسد قانون فعلی توجه چندانی به چنین مشکلات عملی نداشته و پیچیدگی‌های نظام اداری ایران را مدنظر قرار نداده است که رفع این مشکل مستلزم تدوین مقررات مفصل اجرای احکام دیوان عدالت اداری می‌باشد. گرچه ماده ۱۱۶ قانون تشکیلات تلاش نموده تا تکلیف ادارات ثالث در اجرای حکم را مشخص نماید لکن توجه به تقسیم وظایف درون سازمانی و بین سازمانی و نیز سلسله مراتب اداری در سازمان‌ها توجه نشده است این موضوع در خصوص واحدهای سازمانی نیروهای مسلح پیچیدگی دو چندانی به خود می‌گیرد. نکته دیگر که در خصوص اجرای احکام مالی مصداق پیدا می‌کند موضوع توجه به تفکیک ردیف اعتبارات مالی ادارات و عدم جواز اختصاص در محل دیگر است این امر در کنار تشریفات پرداخت بودجه دستگاه‌های اجرایی می‌تواند اشخاصی را به عنوان ذی نفع و اشخاصی را به عنوان طرف تکلیف به عنوان ثالث وارد مرحله اجرای حکم نماید. به عنوان مثال برداشت وجه محکوم به از محل اعتبارات عمرانی یا حقوق کارکنان یک اداره می‌تواند این اشخاص را به عنوان صاحب حق وارد پرونده نماید یا دستگاه‌هایی همپون سازمان برنامه و بودجه را مکلف به مشارکت در فرآیند اجرای حکم نماید. عدم توجه به ماهیت اعتبارات دولتی و آیین تخصیص آن نکته مغفول در قانون تشکیلات است که از طریق استناد به قوانین اجرای احکام مدنی مرتفع نخواهد شد.

تشریفات خاص و گاه بدون مبنای قانون احضار و اجرای احکام در برخی دستگاه‌ها از جمله نهادهای نظامی موضوع است که اجرای احکام راجه به اشخاص و اماکن نظامی را مستلزم دخالت ستادکل نیروهای مسلح و یا رده‌های فرماندهی دیگر به عنوان ثالث نموده است این مساله یکی از مهم ترین دلایل اطاله اجرای احکامی از این دست در دیوان عدالت اداری است به آنکه دارای مستند قانونی بوده و یا تشریفات واضح و روشن در خصوص آن انتشار یافته باشد. لذا تدوین و انتشار مقررات اجای احکام اینچنینی از ضروریات اصلاح قانون تشکیلات دیوان عدالت اداری می‌باشد. شایان ذکر است هیچ یک از این موارد در طرح اصلاح قانون دیوان عدالت اداری مورد توجه قرار نگرفته است.

فهرست منابع

فارسی الف) کتاب

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق (جلد ۱)، تهران: گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
۲. دلاوری، محمدرضا، شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، تهران: جنگل، ۱۳۹۴.
۳. صدرالحفاظی، نصرالله، نظارت قضایی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، تهران: شهریار، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۴. صفایی، سید حسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها (جلد ۲)، تهران: میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۷.
۵. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، حقوق اداری تطبیقی، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
۶. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات (جلد ۲)، تهران: میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۷. کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، تهران: کانون وکلای دادگستری، ۱۳۸۶.
۸. مالوری، فیلیپ، اندیشه‌های حقوقی، ترجمه: مرتضی کلانتریان، تهران: آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۹. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران: مجد، ۱۳۸۷.
۱۰. محمودی، جواد، بررسی تحلیلی دادرسی اداری در حقوق ایران، تهران: جنگل، ۱۳۹۳.
۱۱. مدنی، سید جلال‌الدین، آیین دادرسی مدنی، تهران: میزان، ۱۳۹۲.
۱۲. مولاییگی، غلامرضا، صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، تهران: جنگل، ۱۳۹۳.
۱۳. مهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی (جلد ۲)، تهران: فکرسازان، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۱۴. مهری‌پور، حسین، نظام بین‌المللی حقوق بشر، تهران: اطلاعات، چاپ ششم، ۱۳۹۴.
۱۵. نوکنده‌ای، عزیز، تفسیر قضایی آیین دادرسی مدنی، تهران: نگار، ۱۳۹۰.
۱۶. واحدی، قدرت‌الله، آیین دادرسی مدنی، تهران: میزان، ۱۳۸۸.
۱۷. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی و آزادی‌های اساسی، تهران: میزان، ۱۳۸۴.

ب) مقاله

۱. احمدی، خلیل، «تأملی در دعوای جلب شخص ثالث در حقوق ایران و قواعد آیین دادرسی مدنی فدرال امریکا»، فصل‌نامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره بیست و دوم، ۱۳۹۸، شماره ۳.
۲. آگاه، وحید، «تأملی انتقادی بر لایحه آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»، مجله پژوهش‌های حقوقی، دوره هشتم، ۱۳۸۸، شماره ۱۶.
۳. باغبان، روح‌الله، «تحلیلی بر اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری از منظر عدالت اجرایی»، فصل‌نامه جستارهای حقوق عمومی، سال دوم، ۱۳۹۷، شماره ۴.
۴. پروین، رسول، امین پاهکیده و الهه اعتمادی، «اعتراض ثالث اجرایی در قانون اجرای احکام مدنی»، مجله پژوهش‌های حقوقی، دوره شانزدهم، ۱۳۹۶، شماره ۳۱.
۵. پوراستاد، مجید و اعظم ایمانیان، «مالکیت خواهان بر دعوای مدنی»، فصل‌نامه تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، دوره چهارم، ۱۳۹۰، شماره ۱۴.
۶. دهقان منشادی، محسن و ولی رستمی، «قواعد حقوقی حاکم بر وصول مطالبات دولت از اشخاص؛ تحلیل مواد ۴۷ و ۴۸ قانون محاسبات عمومی کشور»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هشتاد و سوم، ۱۳۹۸، شماره ۱۰۸.
۷. رستمی، ولی و حسن خسروی، «الگوی مناسب برای تدوین قانون آیین دادرسی اداری در ایران و ضرورت آن؛ نظام فرانسوی یا انگلیسی؟»، مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی، سال هفدهم، ۱۳۹۲، شماره ۲.
۸. سوادکوهی، سام، «آیین دادرسی اداری در تشکیلات قضایی جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش‌نامه حقوق خصوصی، سال اول، ۱۳۹۱، شماره ۱.
۹. صالحی ذهابی، جمال، «اصل نسبی بودن رأی حقوقی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هفتاد و چهارم، ۱۳۸۹، شماره ۷۱.
۱۰. محسنی، حسن و محمد پورطهماسبی فرد، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، نشریه قانون وکلای دادگستری مرکز، دوره بیست و یکم، ۱۳۸۴، شماره ۱۹۰.
۱۱. محسنی، حسن و همایون رضایی‌نژاد، «شکایت ثالث از عملیات اجرایی در مقایسه با اعتراض ثالث به رأی»، مجله حقوق خصوصی، دوره هشتم، ۱۳۹۰، شماره ۱.
۱۲. مقدادی، محمد مهدی و نسرین نکوجوی، «راهکارهای مؤثر اجرای احکام مدنی در ایران و فرانسه»، مجله حقوق تطبیقی، دوره سیزدهم، ۱۳۹۶، شماره ۱۰۸.

۱۳. یوسفی، احمد و سعید مجیدی‌فر، «تفاوت اعتراض ثالث اجرایی با عناوین مشابه»، فصل‌نامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، دوره سیزدهم، ۱۳۹۶، شماره ۳.

ج) پایان‌نامه

۱. بابایی، محمود، «حقوق و تکالیف دارنده چک در حقوق ایران و کنوانسیون ژنو»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق عمومی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸.

Examining the rights and duties of third parties in the execution phase of judgments in general courts and the Court of Administrative Justice

Abdolhossein Jokar *

Mohammadmehdi Meghdadi**

Abstract:

Execution of the sentence is the last step in a trial process in which the result of the verdict will be realized for the convict. In other words, all other steps will be ineffective if the execution step is not carried out well. The third party refers to all natural or legal persons who do not have the title of plaintiff and defendant in the main petition. A third party can intervene before the end of the trial in the preliminary or appellate stage if he / she considers himself / herself to have an independent right or considers himself / herself a beneficiary in the right of one of the main litigants. In the stage of execution of the sentence in the proceedings, including criminal, legal and administrative, the third party also has the right to enter and intervene, so that sometimes the third party has rights in this stage and sometimes it is forcibly the subject and addressee. That the third party has duties in the neighborhood of execution of the sentence. Existing rules and jurisprudence in our legal system show that in legal courts, issues related to the rights and duties of third parties are less ambiguous, but regarding the role of third parties in the implementation of judgments in the Court of Administrative Justice, Articles 107 to 109 The Law on the Organization and Procedure of the Administrative Court of Justice has addressed issues sporadically. The research method in this research is descriptive-analytical and library method has been used in collecting resources.

Keywords: Rights, Duties, Third Party, Enforcement of Civil Judgments, Court of Administrative Justice, Objection.

1-Phd students of Mofid university. (Corresponding Author)

jokarh88@yahoo.com

2-P.H.D OF Private Law, Associate Professor. Department of Private Law, Mofid University

mahdavia11@yahoo.com